

## سر مقاله

حمد و سپاس خدای را که آثار قدرت او بر چهره روز روشن تابان است و انوار حکمت او در دل شب تار، درخشان. آدمیان را به فضیلت نطق و مزیت عقل از دیگر حیوانات ممیز گردانید و برای هدایت و ارشاد، رسولان فرستاد تا خلق را از ظلمت و جهالت برهانیدند و صحن گیتی را به نور و معرفت آذین بستند...

(نصرالله منشی، مقدمه کلیله و دمنه)

تحریر این نوشتار برایم سخت است. سخن گفتن از مردان خدا توانی فزونتر میطلبد. «قلم» با همه قداستش عاجز است و «کلمه» با همه توانش، ناتوان؛ در وصف بزرگمردی خدایی که او را «سردار قلبها» مینامند. سخن گفتن از سردار شهید، سپهبد حاج قاسم سلیمانی، سخت است و سخت تر آنکه بخواهی مکتبی را که او به همراه یارانش بنا نهادند، واکاوی کنی و مبانی تعلیم و تربیت در این مدرسه را تبیین نمایی. ممکن است بعضی بگویند سردار، نظامی بود و چه ارتباطی است میان یک نظامی و تعلیم و تربیت اسلامی؟! مگر نه آنکه تعلیم و تربیت در اسلام هدف نهاییش پرورش چنین انسانهایی خداگونه است؟ چگونه میتوان شهید سلیمانی را معلم مکتبی ندانست که در آن بزرگترین انسانها تربیت میشوند؟

مکتب و مدرسه شهید چیست و چگونه میتوان در این مدرسه عشق به آیندگان آموخت آنچه را که رمز نجات انسانیت است از ظلمت و تباهی؟

مدرسه‌یی که شهیدان بنا کردند، عشق و عقل تدریس میکند که اول و آخر جستجوی سرچشمه‌هاست و شاگردان آن در پی یافتن گوهر وجود خویشند. در این مدرسه کاشتن دانه خلوص و عشق در خاک دل و جان، باغبانی آن و چیدن ثمرات آن، آموخته میشود.

بزرگی میگفت: دنیا دو بخش دارد، بخشی که در آن هر چیز قیمت دارد و بخشی که در آن قیمت بیمعناست؛ جایی قیمت بیمعنا میشود که ارزشها ظهور میکنند.

زندگی واقعی با قیمت کاری ندارد؛ وقتی به قلمرو ارزشها قدم مینهی، سراسر زندگی طعم عشق خالق بخود میگیرد و شهدآگین میشود. آنچه در مدرسه شهید میتوان آموخت اینست که حیات اصیل و واقعی، زندگی با ارزشهای حقیقی جهان است و این معشوق است که حیات مادی را سرشار از زیبایی، حقیقت، خلوص و مهربانی میکند...

مدرسه شهید سلیمانی و یارانش، مدرسه زندگی است، رشد و سیلان و حرکت و جنبش همراه با امید، انتظار و نشاط، و چاشنی توکل و رضا. در آنجا پیوندی ناگسستنی میان خدا و بنده خدا شکل میگیرد و در آن «من» میروود و اوست که میماند؛ که اگر من باشد، دیگر «او» نیست و اینست سر «انا الحق» حلاج... بایزید میگفت: در زیر جامه‌ام چیزی نیست جز خدا! این بصیرت در چنین مکتبی یافت میشود که روح را جلا میدهد، دل را میلرزاند و عقلانیتی عاشقانه و شیرین بوجود می‌آورد.

در مدرسه سردارها، نه تنها زندگی برخی راهگشای حیات برخی دیگر است، بلکه مرگ یا شهادت آنان نیز میتواند باعث بیداری و رهایی شود. شهادت ایشان فرصتی است برای شکوفایی دل‌های کسانی که حساب و کتاب دنیا، چیزی نیست جز حجابی در راه رشد روح و روان آنها. دروس این مدرسه صداقت است و عبودیت خدا، ادای تکلیف الهی است و خدمت به مردم، ایثار و فداکاری است و رأفت و مهربانی، بصیرت است و دشمن‌شناسی، اطاعت است از امام عصر و مقام ولایت، پاسداری از لحظه‌های عمر در راه خدمت به مظلومین، هر کجای دنیا و در هر سنگر و جبهه‌یی.

ما بعنوان متولیان تعلیم و تربیت ایرانی و اسلامی، وظیفه داریم این مدرسه را حفظ کنیم، بسط و گسترش دهیم و از آن پاسداری کنیم، تا شاید تنها بخش اندکی از دین خود را به این عزیزان همیشه‌جاوید، ادا کرده باشیم.

«تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ»؛ هر کس را که بخواهی عزت میدهی و هر که را که بخواهی، خوار میگردانی (آل عمران / ۲۶).

آن را که کردگار کرد عزیز

نتواند زمانه، خوار کند

(قآنی)

والسلام علیکم ورحمة الله

زهرة حسینی خامنه‌ای